

نقش فردگرایی روش‌شناختی در ساخت نظریه در دانش اقتصاد

حمیدرضا مقصودی*

سیدمحمدرضا امیری تهرانی**

چکیده

نظریه‌پردازی در دانش اقتصاد مبتنی بر پیش‌فرض‌هایی روش‌شناختی صورت می‌گیرد که دانستن این پیش‌فرض‌ها نظریه‌پرداز را نسبت به استحکام نظریه‌ای که به دنبال آن است آگاه‌تر می‌سازد. از جمله این پیش‌فرض‌ها، فردگرایی روش‌شناختی است که بر پیش‌فرض معرفت‌شناختی «تحویل» بنا شده است.

تفکر اجتماعی متعارف در اولین تحویل، جامعه را از عناصر فرامادی می‌زداید؛ در تحویل دوم جامعه را صرفاً بشری می‌داند و آن را از عناصر غیربشری پالایش می‌کند و در تحویل سوم این عناصر بشری را دارای خصوصیات مشترک و مساوی می‌داند و انسان نوعی نماینده را ترسیم می‌کند؛ نهایتاً در چهارمین تحویل با جمع‌گیری انسان‌های یکسان، نظریه اجتماعی را تولید می‌کند. تحویل سوم و چهارم، فردگرایی روش‌شناختی را در نظریه‌پردازی اجتماعی نمایان می‌سازد.

در نوشتار حاضر پس از طرح نقش تحویل‌انگاری در ایجاد فردگرایی روش‌شناختی به نحوه ورود این پیش‌فرض روش‌شناختی به عرصه نظریه‌پردازی در دانش اقتصاد پراخته شده و تلاش شده است سازوکار تأثیرگذاری فردگرایی روش‌شناختی در ساخت نظریات اقتصادی روشن شود. مطابق با نتایج این پژوهش، فردگرایی روش‌شناختی در سه ساحت «انسان در مقام تعریف»، «انسان در مقام باور» و «انسان در مقام رفتار» به نظریه‌پردازی درباره انسان نوعی اقتصادی پرداخته است.

واژگان کلیدی: تحویل‌گرایی، فردگرایی روش‌شناختی، نظریه اقتصادی، فرد نوعی، انسان عقلانی.

Email: maghsoodi@isu.ac.ir

* دکترای علوم اقتصادی، پژوهشگر پژوهشکده مطالعات فناوری.

** دکترای تخصصی، استادیار، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Email: amiritehrani@hotmail.com

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۱۱

۱. مقدمه

فردگرایی روش‌شناختی به‌عنوان یکی از نتایج تفکر جزء‌نگر که تبیین رفتارهای اجتماعی را جز از مجرای تحلیل اجزای آن میسر نمی‌داند، قرن‌هاست مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی و اقتصاد قرار گرفته است. به عبارت دیگر، فردگرایی روش‌شناختی را می‌توان تحلیل جزء‌نگرانه رفتارهای اجتماعی و انسانی تلقی کرد. چراکه در این شیوه، با تحلیل اجتماع، به اجزای انسانی آن، تلاش می‌شود نظریه اجتماعی استخراج شود.

این روش‌شناسی، عمده‌نحله‌های تفکر اجتماعی و اقتصادی متعارف را تحت تأثیر خود قرار داده است. این اتفاق علی‌الخصوص از آغاز دوران رنسانس شدت گرفته است و مکاتب مختلف نظریه‌پردازی اجتماعی و اقتصادی مدرن، با استفاده از این روش، نظریات خود را صادر کرده‌اند. در این نوشتار برآنیم که با مروری بر شیوه نظریه‌سازی در علوم اجتماعی و علی‌الخصوص اقتصاد، جایگاه فردگرایی روش‌شناختی را روشن سازیم.

لذا در ابتدا به نقش تحویل‌گرایی در شکل‌گیری رویکرد فردگرایی روش‌شناختی اشاره می‌شود؛ در بخش دوم که بخش اصلی این نوشتار است به ساحت‌های مختلف فردگرایی روش‌شناختی و تأثیر این ساحت‌ها در شکل‌گیری نظریات اقتصادی پرداخته می‌شود. این ساحت‌ها به‌طور کلی عبارت‌اند از انسان در مقام تعریف، انسان در مقام باور و انسان در مقام رفتار. در هر کدام از این ساحت‌ها، به شیوه نظریه‌پردازی اقتصادی اشاره شده است. در انتها نیز جمع‌بندی مختصری از کل نوشتار ارائه شده است.

۲. نقش تحویل‌گرایی در رویکرد فردگرایی روش‌شناختی

فردگرایی روش‌شناختی در اثر سرریز اندیشه تحویل‌گرایی در دوران کلاسیک در علوم اجتماعی و از جمله اقتصاد پدیدار شده است. تحویلی بودن به این معناست که نظریه ضمنی از بین بردن پیچیدگی‌های غیرلازم، ساختی منسجم و قابل فهم یا مجموعه اصولی کلی و جهان‌شمول را ارائه می‌کند که این ساخت یا مجموعه اصول می‌تواند صورتی اجمالی از واقعیت را ترسیم کند. هیوم در تلاش جهت ارائه توضیحی پیرامون برهم‌کنش‌های عواطف متضاد به‌طور ضمنی بر این نکته تأکید می‌کند: «ممکن است این پرسش مطرح شود که به وسیله کدام تئوری می‌توانیم این تفاوت [برهم‌کنش‌ها] را تبیین کنیم و اینکه ما این تفاوت‌ها را می‌توانیم به کدام اصول کلی تحویل

کنیم؟» (Hume, 2009, p 675). هیوم در گزاره فوق به دنبال ارائه اصولی کلی و معدود است که این اصول قابلیت تبیین تفاوت‌ها را داشته باشد. این رویکرد در نظریه‌پردازان معاصر نیز وجود دارد. به‌عنوان مثال استفن هاوکینگ (۲۰۰۱) بیان می‌کند که «یک نظریه خوب، گستره وسیعی از پدیده‌ها را مبتنی بر ویژگی‌های ساده معدودی توضیح می‌دهد و پیش‌بینی‌هایی را انجام می‌دهد که این پیش‌بینی‌ها قابل آزمون هستند» (Hawking, 2001, p 31). تحویل‌گرایی، مدعی است که یک شیء یا امر پیچیده چیزی بیش از اجزای آن نبوده و لذا می‌توان آن را در قالب برخی اجزای ساده‌تر این ترکیب دریافت (محمدی اصل، ۱۳۷۵، ص ۱). مطابق با این منظر، تئوری‌ها هم در نتیجه این ساده‌سازی فلسفی ایجاد می‌شوند و این ساده‌سازی به پیکره تئوری آسیبی نمی‌رساند. تعبیری دیگر از تحویل، تحویل امور جزئی به امور جهان‌شمول است. «برخی فلاسفه همچون راسل معتقدند که می‌توان از امور جزئی، گزاره‌های کلی را استخراج کرد» (Casullo, 1981, p 199).

اما اینکه اقتصاددانان نیز به تحویل‌گرایی در نظریه‌پردازی خود معتقدند یا خیر محل تأمل است. حتی تشخیص این امر که نظریات یک اقتصاددان تحویل‌گرایانه است یا خیر نیز به راحتی میسر نیست. به‌عنوان مثال فلیشاکر (۲۰۱۵) در مقاله خود پیرامون آدام اسمیت که در دایرةالمعارف فلسفی استنفورد منتشر شده است، اسمیت را تحویل‌گرا نمی‌داند. به گفته فلیشاکر: «اسمیت یک ضد تحویل‌گرا است. او این‌گونه نمی‌پندارد که می‌توان اخلاقیات را به مجموعه‌ای از قوانین الهی و طبیعی تحویل کرد. همچنین او همانند استاد خود یعنی فرانسویس هاچسون نمی‌اندیشد که اخلاقیات به‌طور ساده ابزارهایی برای تولید بیشترین سرخوشی‌ها برای بیشترین تعداد افراد هستند ... دیدگاه او می‌کوشد که تمامی عناصر اساسی مؤثر را در قضاوت‌های اخلاقی در نظر بگیرد و از کاستن این عناصر به یک اصل واحد پرهیز می‌کند» (Fleischacker, 2015). اما در عین حال در جایی که اسمیت دست نامرئی را عنصر اساسی تنظیم‌گر در تعاملات اقتصادی می‌داند، پیروی او از سنت تحویل‌گرایی قابل مشاهده است. اسمیت در کتاب نظریه احساسات اخلاقی می‌گوید: «ثروتمندان متأثر از یک دست نامرئی هستند که تقریباً همان توزیع از مایحتاج

1 It may, therefore, be asked, by what theory we can explain these variations, and to what general principle we can reduce them.

2 A good theory will describe a large range of phenomena on the basis of a few simple postulates and will make definite predictions that can be tested.

3 partials

4 universals

5 anti-reductionist

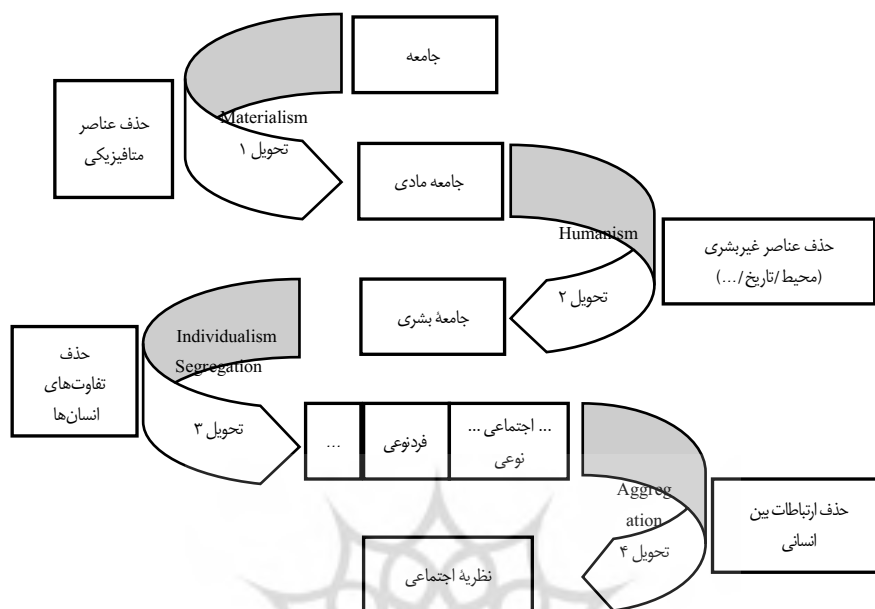
زندگی را محقق می‌کند که می‌توانست با تقسیم زمین‌ها به قسمت‌های مساوی میان ساکنان آن صورت بگیرد؛ بنابراین بدون اینکه آن ثروتمندان قصد آن را داشته باشند یا از آن آگاهی داشته باشند، منفعت جامعه را رشد می‌دهند» (Smith, 1759, p 128). همچنین در ثروت ملل بر همین نکته به‌گونه‌ای دیگر تأکید می‌کند: «هر یک از افراد عموماً نه قصد افزایش منافع عمومی را دارد نه می‌داند که چقدر آن را افزایش می‌دهد. او با ترجیح حمایت از صنعت داخلی در برابر خارجی، صرفاً به دنبال امنیت خود است؛ و با مدیریت آن صنعت به‌گونه‌ای که تولید آن دارای بالاترین ارزش باشد، او فقط به دنبال سود خود می‌باشد و در این راستا مانند سایر موارد، متأثر از دستی نامرئی است که هدفی را محقق می‌کند که بخشی از نیت او نبوده است. همچنین این امر برای جامعه همیشه ناپسند نیست که این هدف [یعنی خیر جمعی] بخشی از نیت او نبوده است. او از طریق دنبال کردن منفعت خود متناوباً منفعت جامعه را اثربخش‌تر از زمانی که واقعاً به دنبال افزایش آن است افزایش می‌دهد. من هرگز آن‌چنان خیری را در کار کسانی که به دنبال خیر عمومی هستند ندیده‌ام. در واقع، این تأثیرگذاری آن‌چنان میان بازرگانان رایج نیست و استدلال اندکی نیاز است که آنان را از نیت خیر عمومی منصرف کنیم» (Smith, 1776, pp 363-364). لذا برخی از نظریات اسمیت به‌طور ملموسی تحویل‌گرایانه است.

سنت تحویل‌انگاری با ورود به مسئله انسان‌شناسی صورتی دیگر یافت و خود را در تحویل عناصر انسانی در جامعه ظاهر کرد. تفکر اجتماعی و اقتصادی متعارف با انجام چند تحویل نظری جامعه را به مجموعه افراد انسانی تعریف می‌کند که جهت رفع برخی از حوائج خود در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. این افراد با قرار گرفتن در کنار یکدیگر، فرهنگ و آداب و رسوم را ایجاد می‌کنند و با شکل‌دهی نهادهای مختلف، حیات اجتماعی خود را ادامه می‌دهند. در پی این اتفاق، این تفکر در اولین تحویل، جامعه را از عناصر فرامادی می‌زداید و آن را منحصر در ماده می‌سازد؛ در تحویل دوم جامعه را صرفاً بشری می‌داند و آن را از عناصر غیربشری پالایش می‌کند و در تحویل سوم نیز این عناصر بشری را دارای خصوصیات مشترک و مساوی معرفی می‌کند و نهایتاً و در چهارمین تحویل از کنار هم قرار دادن آنها، ماهیتی را معرفی می‌کند که تعریفی مطابق با جامعه دارد. ۳. مراحل فوق در قالب نمودار زیر قابل مشاهده است.

1 Reduction

2 Metaphysic Elements

۳. در مباحث علوم اجتماعی رایج، عموماً از دو موضوع سخن گفته می‌شود: «فرد و جامعه» و تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر. اما این تحویل‌گرایی در اجتماع همواره با انتقاداتی مواجه بوده است. «این نگرش دو سیستمی که فقط سیستم فردی و سیستم اجتماعی را مد نظر قرار می‌دهد، برای بررسی مسئله شناخت جامعه کفایت نمی‌کند؛ چراکه سیستم



نمودار ۱: مراحل تحویل‌انگاری در علوم اجتماعی

در این رویکرد، تقدم تئوریک با شناسایی خصوصیات افراد است و جامعه به تبع شناخت این خصوصیات فهم می‌شود. لذا وجه مشترک نظریه جامعه‌شناختی اغلب دانشمندان علوم اجتماعی کلاسیک، امکان نوعی‌سازی و یکپارچه‌سازی افراد و ترسیم واقعیت‌های ادراکی و رفتاری فرد نماینده (فرد عقلانی) به‌عنوان برآیند واقعیت‌های ادراکی و رفتاری همه انسان‌هایی است که بر روی کره خاکی زندگی می‌کنند. از این روش در نوشتارهای منگر (۱۸۴۰-۱۹۲۱) به «رویه ترکیبی مرحله به مرحله»^۱ و در نوشتارهای شومپتر به فردگرایی روش‌شناختی یاد شده است. نظریه‌پردازی علوم اجتماعی در این مسیر شکلی کاملاً انسان‌شناختی گرفت و با قرانت‌هایی خاص دوران مدرن به تعریف جامعه از مجرای تعریف انسان پرداخت.

در این میان اما برخی از نحله‌های اقتصادی با این تفکر انحلالی مقابله کردند. از جمله می‌توان به رویکردهای کینزی نگاه کرد که با نگاهی کل‌گرایانه به اجتماع نگاه می‌کند. کینز با این

دیگری که بر فرد و جامعه تأثیرگذار است را در نظر نمی‌گیرد. این سیستم سوم، سیستم طبیعت یا به عبارت دیگر نظام آفرینش است» (Hondrich, 1975, p 20) به نقل از رفیع‌پور، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

1 composite step-by-step procedure

2 methodische Individualismus

3 holistic

تفکر که برای تحلیل اجتماع باید آن را به رفتارهای فردی منحل کرد مقابله می‌کند و با شکل دادن توابع عرضه و تقاضای کل جامعه، سیاست‌های اقتصادی فرار از رکود را پیشنهاد می‌کند. اما نظریه پردازان اقتصاد نئوکلاسیک و حتی برخی از نظریه پردازان پساکینزی با ارجاع رفتارهای عرضه و تقاضای کل به رفتارهای افراد، تلاش کردند نسخه‌ای فردگرایانه از تفکر کینز ارائه کنند و این نسخه را مورد طرح و نقد قرار دهند. لذا مبانی خردی اقتصاد کلان را طرح‌ریزی کردند. با توجه به موارد فوق، نظریه پردازی اقتصاد نئوکلاسیک در نظریه اقتصاد خرد و تحلیل نظری رفتار اقتصادی فرد نماینده (انسان عقلانی) و نظریه انتخاب عقلایی و دنبال کردن نظریات اقتصاد کلان از مسیر تحلیل خردی اقتصاد کلان نیز از همین فردگرایی روش‌شناختی نشئه می‌گیرد. بنابراین اقتصاد در این منظرگاه، نماینده صالحی برای علوم اجتماعی به‌شمار می‌رود و غالب تحلیل‌های انسان‌شناختی این دانش در قالب فردگرایی روش‌شناختی ارائه شده است. در بخش بعد به ساحت‌های مختلف فردگرایی روش‌شناختی و نحوه ورود دانش اقتصاد به این ساحت‌ها پرداخته می‌شود.

۳. ساحت‌ها (سطوح)ی مختلف فردگرایی روش‌شناختی

همان‌گونه که گفته شد، دانش اقتصاد، فردگرایی روش‌شناختی را عمدتاً از مجرای نوعی پنداشتن انسان‌ها دنبال کرده است. نظرات درباره نوعی بودن فرد انسانی (انسان عقلانی) را می‌توان در ساحت‌های مختلفی بررسی کرد. به‌عنوان مثال، وبر به ساحت‌های عقلانیت نظری، عقلانیت عملی، عقلانیت ذاتی (ماهوی) و عقلانیت صوری^{۱۵} اشاره می‌کند. گر این تقسیم ممکن است عملی در ساحت عقل عملی عقلانی و در ساحت عقل نظری غیرعقلانی باشد. بنابراین در ترسیم شاخصه‌های انسان نوعی عقلانی بایستی به سطح تحلیلی که از آن انسان ارائه می‌شود توجه داشت. در ادامه با تقسیمی ساده از ساحت‌های فردگرایی روش‌شناختی، نقش این روش‌شناسی را در شکل‌گیری نحله‌های مختلف اقتصادی را دسته‌بندی می‌کنیم. ساحت‌هایی که در ادامه مورد

1 micro foundation of macroeconomics

2 theoretical

3 practical

4 Substantive

5 formal

۶. برای مطالعه بیشتر در مورد این انواع ر. ک:

Weber Max (1958), *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Translated by Talcott Parsons. New York: Scribners. Originally: (1920) 1972. pp. 1-206 in *Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie* (hereafter GARS). Vol. 1. Tübingen: Mohr.

توجه قرار می‌گیرند عبارت‌اند از ساحت تعریف (نهاد و فطرت نوعی انسانی) و ساحت تحقق. مراد از ساحت تعریف، ساحت انسان به ماهو انسان است. این تعبیر غالباً از جانب فیلسوفان ارسطویی و فیلسوفان اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد. این فیلسوفان تلاش می‌کنند با شمردن ویژگی‌هایی ماهوی، تفاوت انسان را با سایر مخلوقات بیان کنند و تعریفی به اصطلاح جامع و مانع را برای او ارائه کنند؛ ساحت دوم، انسان در مقام تحقق است که خود متشکل از دو ساحت باور انسان و رفتار انسان است. مراد از ساحت باور انسان، نگاه به انسان از دریچه باورهایی است که او دارد. به این معنا که انسان، در مقام تحقق و به صورت بالفعل دارای چه باورهایی است. ساحت رفتار انسان نیز به این می‌پردازد که انسان در مقام تحقق و به صورت بالفعل دارای چه رفتارهایی است. در ادامه به تفصیل به جایگاه فردگرایی روش‌شناختی در هر کدام از این ساحت‌ها می‌پردازیم.^۱

۱-۳. ساحت تعریف انسان (نهاد و فطرت نوعی انسانی)

انسان نوعی در مقام تعریف دارای چه ویژگی‌هایی است. گروهی از متفکران، در پی ارائه تعریفی مشترک به نحوی که بر همه انسان‌ها صدق کند، ذهن و اندیشه انسان را دارای طبقه‌بندی منظم و منطقی می‌دانند و با ذکر اولیات فلسفی اثبات‌ناپذیر، بدیهی و البته ملایم با ادراک (فطرت) همه افراد بشری، دانش‌های منطق و فلسفه را با نگرشی قیاسی تأسیس کرده‌اند. سپس با استفاده از براهین منطقی و فلسفی درصدد تبیین ترابط میان اجزای مختلف هستی برآمده‌اند به نحوی که فهم این ارتباطات برای ذهن همه انسان‌ها ممکن و در عین حال انکار آنها ناممکن باشد. سنت ارسطواندیشی یونانی را می‌توان در این دسته جای داد. این رویکرد در مواردی در قالب منطق ریاضی و هندسی ظاهر شد. در غرب پس از رونسانس نیز همواره به این اندیشه توجه شده است؛ در آرای فیلسوفانی چون دکارت و کانت نیز سنت‌هایی ناشی از تعامل این تفکر با تفکرات رقیب دیده می‌شود. «دکارت می‌پنداشت در صورتی که واقعیت‌ها به صورت ریاضی بیان شود، می‌توان به یقین رسید. او با ابداع هندسه تحلیلی تصور می‌کرد می‌تواند کلیدی برای درک طبیعت فراهم کند و به این منظور معتقد بود باید کلیه واقعیت‌های فیزیکی اطراف خود را به خواص و مفاهیم هندسی تبدیل کنیم؛ زیرا ریاضیات که محصول تام ذهنی است، به کلی، از محدودیت‌های محیط

۱. تفکیک ساحت‌های انسانی به این شکل مقتبس از رویکردهای انسان‌شناختی اقتصادی است. البته تصریحی به این تفکیک نیافته‌ایم و این اقتباس را به گونه‌ای می‌توان یکی از نوآوری‌های این نوشتار به‌شمار آورد. مارجینالیست‌ها عمدتاً به ساحت انسان در مقام تعریف می‌پردازند. استوارت میل و پیروان او انسان را از منظر باورهای فردی مورد توجه قرار می‌دهند و رفتارگرایان نیز به توجه ساحت رفتارهای انسانی می‌پردازند.

آزاد است (مینی، ۱۳۷۵، ص ۵۶). با توجه به این رویکرد، انسان موجودی است دارای افکار و سرشتی نظام‌مند و مرتبط، که سازوکار این فطرت هماهنگ با منطق ارسطویی و منطق ریاضی است. فکر این انسان نمی‌تواند استدلال‌های ریاضی را نقض کند و همین خصوصیت میان او و سایر موجودات تمایز ایجاد می‌کند.

این ایده در دانش اقتصاد نیز منشأ پیدایش برخی از نگرش‌ها شد. از زمان ورود نهایی‌گرایان به عرصه نظریه‌پردازی در اقتصاد، به انسان اقتصادی به‌عنوان انسانی دارای تفکر هماهنگ با منطق ریاضی نگریسته شده است. والراس روش علم اقتصاد محض را به تبع علوم ریاضی فیزیک، روش ریاضی می‌داند. به باور او، «روش ریاضی روشی عقلانی است نه تجربی، به این معنا که این علوم مفاهیم نوعی خود را از تجربه می‌گیرند و سپس از مفاهیم نوعی واقعی، مفاهیم نوعی ایدئال را انتزاع و تعریف می‌کنند و بر مبنای این تعاریف، کل چارچوب قضایا و اثبات‌های خود را به‌صورت پیشینی شکل می‌دهند. در نهایت آنها به تجربه بازمی‌گردند اما نه برای تأیید نتایج خود بلکه برای کاربرد آنها. به همین ترتیب، نظریه اقتصاد محض باید مفاهیم نوعی خاصی را از تجربه اتخاذ کند مثل مبادله، عرضه، تقاضا، بازار، سرمایه، درآمد، محصولات و خدمات مولد. سپس علم اقتصاد محض باید از این مفاهیم واقعی نوعی، مفاهیم نوعی ایدئال را انتزاع و تعریف کند به‌گونه‌ای که استدلال‌های این علم براساس این مفاهیم شکل بگیرد. بازگشت به واقعیت رخ نخواهد داد مگر زمانی که این علم تکمیل شده باشد و آنگاه تنها با نگاهی به کاربردهای عملی بازگشت به واقع اتفاق می‌افتد» (Walras, 1874, p 71). تأکید والراس بر انتزاعات عقلانی از مفاهیم و تحلیل این انتزاعات با استفاده از روش ریاضی، از این امر حکایت می‌کند که وی ریاضیات را دریچه فهم انسانی می‌داند. دریچه فهمی انکارناپذیر که با استفاده از مفاهیم نوعی ایدئال، باب فهم در مسائل اقتصادی را می‌گشاید. با توجه به این اوصاف، حاکمیت مطلوبیت نهایی نزولی بر رفتار همه انسان‌ها، به این دلیل است که نهاد تمامی انسان‌ها با نظام‌واره‌های منطق ریاضی هماهنگی دارد.

در ساحت تعریف انسان، در مقابل قائلان به وجود اصول ثابت و لایتغیر در ورای اندیشه انسان‌ها، سوفیسط‌های یونانی قرار دارند که قائلند با خطابه‌ای متفاوت می‌توان برداشتی متفاوت را بر اندیشه تحمیل کرد. لذا اصول منطقی و لایتغیر را نمی‌توان در نهاد افراد جستجو کرد. در نگاه سوفیسط‌ها، منطق واحد فکری، امری موهوم است و این‌گونه نیست که انسان‌ها دارای ویژگی‌های تفکری مشترکی باشند که این ویژگی‌ها بتواند معرف نوع انسان و انسان نوعی عقلانی باشد. نگاه معرفت‌شناختی سوفسطاییان در مواردی به نفی حقیقت و نفی وجود نیز انجامید.

۲-۳. انسان در مقام تحقق

علی‌رغم تداوم تفکر منطقی تا به امروز، بسیاری از فیلسوفان پیشتاز نهضت روشن‌فکری به تفکر عقلی منطقی تاختند و آن را از این حیث که کارآمد نمی‌دانستند مورد انتقاد قرار دادند. «فرانسیس بیکن در ارغنون نو می‌نویسد: «با روش‌های معمول، نه پیشرفت عظیمی در آرای علمی حاصل می‌شود و نه آثار علمی در خور توجهی به دست می‌آید». مقصود او از روش‌های معمول، روش‌های برگرفته از منطق ارسطویی است. بیکن بر این باور بود که استدلال قیاسی مطلب جدیدی به دست نمی‌دهد و علم تازه‌ای نمی‌آموزد، بلکه تنها به اثبات حقیقتی می‌پردازد که مقدمه کبری متضمن آن است و علاوه بر این سر و کارش با الفاظ است نه با اشیا و مبتنی بر کبرویاتی است که مقبول ارسطو و پیروان اوست و بدون مشاهده و تجربه دقیق جزئیات ساخته شده است» (فتحعلی‌خانی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲).

در این نگاه، عقل انسان، عقل تنظیم‌کننده امور است نه عقل تحلیل‌کننده منطقی. لذا این عقل وظیفه انتخاب بهترین وضعیت و هدایت انسان در مسیر این وضعیت بهینه را بر عهده دارد. اینکه بهترین چیست و چه کسی آن را تعیین می‌کند نیز همچنان محل سؤال است اما می‌توان استقرا را توجیه‌کننده آن دانست. عقل انسان در این منظر، در عین اینکه از رویه منطقی صوری خارج است، به دور از احساسات و عواطف عمل می‌کند. هیوم عقل را در تقابل با عواطف و احساسات (یا انفعالات) به کار می‌برد و برای آن شأنیت شناختی قائل می‌شود و در عین حال آن را قوه‌ای می‌داند که به انسان قابلیت دآوری در صدق و کذب می‌دهد (Hume, 1989, p 287). در این نگاه، اراده انسان بر شناخت او حاکم است و موضوع شناخت او کاملاً در حوزه حواس انسان محصور می‌شود. از نظر ماکس وبر، معنای خردورزی، آگاهی و اعتقاد به این است که بنا به اراده می‌توان به دانش دست یافت (وبر، ۱۳۸۲، ص ۱۶۱-۱۶۲). عقل انسانی در این نگرش، وظیفه تحلیل دقیق انسان در مقام تعریف و در مقام قابلیت‌های بالقوه ذهنی را ندارد. لذا سطح تحلیل خود را از «انسان در مقام تعریف» (انسان چه هست؟) به «انسان در مقام تحقق» (انسان چه می‌کند؟) تغییر می‌دهد. چراکه انسان در مقام تعریف، انسانی ملموس، محسوس و کنش‌گر نیست. لذا حاکمیت ویژگی‌هایی از جنس بدیهیات اولیه و منطق صوری بر ذهن انسان، امری قابل اثبات نیست. لذا چنین انسانی از موضوع پژوهش خارج می‌شود.

هیوم نیز با خدشه در شناخت علی و برهان علیت و تبیین مسئله همزمانی رخداد آنچه به آن علت گفته می‌شود و آنچه به آن معلول گفته می‌شود، یکی از اساسی‌ترین براهین منطق و فلسفه را مورد خدشه قرار داد و مسیر را برای خروج از دایره تسلط این تفکرات هموار ساخت. در توجیه این

انتقال سطح تحلیل از عباراتی چون وهم‌زدایی، مبارزه با خرافات و مبارزه با جهل و جادو نیز استفاده می‌شود.

لذا پس از تحولات فوق، ساحت‌های دیگری از عقلانیت و انسان عقلانی مورد توجه قرار گرفت. در این ساحت‌ها از انسان در مقام تعریف چشم‌پوشی شده و به انسان در مقام تحقق توجه می‌شود. یعنی به جای اینکه به نهاد و فطرت انسان‌ها که امری ناملموس است توجه شود، باورها و رفتارهای بالفعل انسان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. در ادامه به جایگاه فردگرایی روشن‌شناختی در دو بخش انسان در مقام باور و انسان در مقام رفتار پرداخته می‌شود.

۱-۲-۳. انسان در ساحت باور

آیا انسان‌ها دارای باورهای یکسان هستند؟ آیا می‌توان انسانی نوعی را با باورهای مشخص معرفی کرد به نحوی که این انسان بتواند همه انسان‌ها را نمایندگی کند؟ همان‌گونه که اشاره شد منادیان نوعی بودن فرد انسانی در این ساحت، متعرض وجود یا عدم منطق ذهنی بالقوه (فطرت، نهاد) نمی‌شوند و از پرداختن به این منطق به دلیل فرامادی و غیر ملموس بودن آن به بهانه وهمی بودن گریزانند. در نگاه وبر، خردورزی و عقلانیت و مهم‌تر از این دو «وهم‌زدایی از جهان» ویژگی‌هایی هستند که سرنوشت جامعه زمانه را ترسیم می‌کنند (همان، ص ۱۷۹).

این رویکرد، ویژگی‌ها، اعتقادات و باورهای ملموس را بر انسان‌ها حاکم می‌داند. این ویژگی‌ها قابل اندازه‌گیری و قابل مشاهده هستند و از آنجایی که میان انسان‌ها مشترکند می‌توانند از امکان معرفی انسانی نوعی حکایت کنند. این انسان، نماینده همه انسان‌ها در این تفکر است. به‌عنوان مثال، استوارت میل، فایده‌گرایی و لذت‌جویی را از اساسی‌ترین ویژگی‌های این انسان می‌داند. در نگاه استوارت میل، «فایده‌گرایی، لذت‌گرایی است؛ مسلکی که فایده، یا اصل بیشترین خوشبختی را به‌عنوان مبنای اخلاقیات می‌پذیرد و بر این باور است که اعمال درست‌اند به تناسبی که به افزایش خوشبختی دارند و نادرستند به تناسبی که به افزایش ناخوشبختی گرایش دارند (میل، ۱۳۸۷، ص ۵۲). به این ترتیب که انسان‌ها و برای اینکه اندیشه انسان‌ها دارای چه قابلیت‌هایی است و انسان در مقام تعریف کیست، این مسئله اهمیت دارد که او به‌صورت بالفعل چه باورها و چه اعتقاداتی دارد.»

تفسیر جهان‌شمول از فرد نماینده در این ساحت، زمینه را برای تعریف انسان آرمانی مکاتب کلاسیک هموار ساخته است. داعیه علمی بودن این تفسیر، مکاتب کلاسیک را ناگزیر از برگزیدن واژه عقلانی برای این انسان ساخته است. چراکه عقلانی بودن در این تبیین، حکایت از وجود

بالفعل شاخصه‌های مد نظر در انسان‌ها می‌کند و صورت هنجاری را از چهره تفسیر فوق می‌زداید. انسان آزادی‌خواه، استقلال‌طلب، منفعت‌جو، مطلوبیت‌خواه و بیشینه‌ساز سود از مواردی است که ذیل این ساحت تعریف می‌شود. جان استوارت میل، بحث سینیور در کتاب برداشتی از علم اقتصاد سیاسی را به‌عنوان اولین بحث ساختاری در اقتصاد سیاسی معرفی می‌کند. سینیور در این کتاب فهرست چهارگانه‌ای را به‌عنوان گزاره‌های اولیه اقتصاد سیاسی عنوان می‌کند. اولین گزاره او حکایت از گونه‌ای از باورهای فوق دارد. او بیان می‌کند که همه مردم تمایل دارند که با حداقل هزینه ثروت خود را تکثیر دهند (Mill, 1997, p Xiii). عقلانیت در اینجا این امر را متبادر می‌کند که انسان‌ها نوعاً این‌گونه باور دارند و اگر انسانی این‌گونه باور نداشته باشد، از موهبت عقل بی‌بهره است.^۱

داعیه اثباتی بودن، ملموس بودن و تجربی بودن تحلیل فرد نوعی در ساحت باور، ابزار بسیار مناسبی برای هدایت‌گری چرخ جریان علمی حوزه علوم اجتماعی در اختیار بزرگان مکتب کلاسیک علوم اجتماعی و اقتصادی چون اسمیت، میل و هیوم قرار داد تا جایی که تحلیل‌های فلسفی این افراد حداقل تا اواسط قرن بیستم و برای غالب مکاتب هترودوکس علوم اجتماعی، بلامعارض ماندند و دعاوی میان هترودوکس‌ها را به دعاوی سطحی و تکنیکال تنزل دادند. لذا این سؤال تا دهه‌های متمادی در ذهن دانشمندان متعارف مطرح نشد که آیا ممکن است انسان عقلانی ساخته و پرداخته مکتب کلاسیک اجتماعی، انسانی ذهنی، تخیلی و حتی هنجاری باشد؟ این پرسش در برخی از حوزه‌های علوم اجتماعی چون اقتصاد به‌ویژه اقتصاد متعارف همچنان پرسشی وهمی، غریب و غیرمعقول است.

وجود خودخواهی و خوی حیوانی در انسان از اولین موارد معرفی انسان نوعی در میان نظریه پردازان اقتصادی است. در مراحل بعد، اسمیت با مطرح کردن وجود انگیزه نفع شخصی در انسان‌ها و تلازم آن با نفع اجتماعی، انسانی عقلانی را تصویر کرد که تصمیم خودخواهانه طبیعی او منفعت اجتماعی را به دنبال دارد (Smith, 1759, p 128). تطور نظریات اقتصاد خرد نیز از ورود این رویکرد حکایت می‌کند. پی‌ریزی اقتصاد خرد بدون فرض اثبات‌نمای مصرف‌کننده نوعی مطلوبیت‌خواه امری ناممکن بود. تحلیل اقتصاد خردی با معرفی انسانی عقلانی آغاز می‌شود که در انتخاب میان اشیا، در راستای بالا بردن مطلوبیت خود گام برمی‌دارد. این بیشینه‌خواهی، منحنی تقاضا را شکل می‌دهد. سوی دوم اقتصاد خرد نیز تولیدکننده نوعی را معرفی می‌کند که همواره به

۱. پر واضح است که با توجه به اینکه عقل وجه ممیزه انسان و حیوان است، این جمله دلالت می‌کند که فردی که این‌گونه نیندیشد، انسان نیست.

دنبال حداکثرسازی سود خود است. رفتار تولیدی بنگاه نوعی سود طلب نیز منحنی عرضه را شکل می‌دهد. برخورد این دو منحنی نیز از انتخابی بهینه حکایت می‌کند که مطلوبیت‌خواهی مصرف‌کننده و سودگروی تولیدکننده را ارضا می‌کند. لذا اقتصاد خرد به‌طور کامل مبتنی بر انسان نوعی پایه‌ریزی شده است. نظریه اقتصاد خرد، صراحتاً انسانی که این‌گونه عمل نمی‌کند را غیرعقلانی می‌داند.

در مقابل جریانی که قائل به وجود باورها و اعتقادات یکسان در انسان‌ها است، رویکردهای نسبی‌گرایانه به‌ویژه از نیمه دوم قرن بیستم قرار دارند. این رویکردها تفاوت‌ها و تمایزات بسیاری که میان باورهای افراد در جوامع مختلف وجود دارد را بر می‌شمرند و جریان مطلق‌انگاری را که با دعوی دانش اثباتی مشاهدتی و منحصر در محسوسات، بر فکر بشر مدرن حاکم شده و مسیر زندگی ایشان را هدایت می‌کند، با بحران مواجه ساخته است. به این ترتیب که وجود بالفعل اندیشه‌ها، افکار و اعتقادات یکسان و جهان‌شمول را رد کرده و قائل به نسبی بودن، سنتی بودن، مکتبی بودن و وابسته به شرایط بودن آنها می‌شود. این جریان اندیشه‌ای در حوزه فلسفه علوم اجتماعی رشد فراوانی یافته است اما همچنان نتوانسته است انتقادات خود را بر دانش‌های علوم اجتماعی چون اقتصاد و سیاست مسلط سازد.

۲-۲-۳. انسان در مقام رفتار

خدشه در دعوی یکسان دانستن اعتقادات و باورها در کنار انتقاد بر نحوه ارزیابی این اعتقادات، برخی از متفکران اجتماعی را بر این داشت که این دعوی را کنار بگذارند و از سطح اعتقادات و باورها به سطح رفتارها عدول کنند. به این معنا که بر این نکته تأکید کردند که مشاهده رفتارهای انسان‌ها، حکایت از بسیاری از ویژگی‌های رفتاری یکسان می‌کند. این ویژگی‌های رفتاری، قانون‌مندی‌هایی را نشان می‌دهند که بر همه انسان‌ها حاکم هستند. لذا فرد نوعی در این دیدگاه، فردی است دارای ویژگی‌های رفتاری مشخص و قابل تطبیق بر همه انسان‌ها. قائلان به وجود فرد نوعی در این ساحت، متعرض ساحت‌های تعریف و باور نمی‌شوند و اصولاً پرداختن به منشأ غیررفتاری رفتارهای بشری را مأموریت خود نمی‌دانند؛ بلکه مراد آنها تنها تحلیل افعالی است که از انسان‌ها صادر می‌شود. مطلق‌انگاری در عمل و به عبارت دیگر، نوعی دانستن افراد در حوزه عمل، انگاره‌ای است که همواره از جانب صاحبان این تفکر مورد تأکید قرار می‌گیرد. اثبات‌گرایان منطقی که همواره به دنبال مدلسازی رفتاری اجتماع با روش استقرائی و مشاهده رفتار افراد هستند قله این جریان فکری به‌شمار می‌روند.

انتقال نظریات اقتصادی از ساحت اعتقادات و باور به ساحت رفتار را می‌توان به وضوح در مفهوم‌زدایی از مطلوبیت و فرو کاستن مطلوبیت به ترجیح^۱ مشاهده کرد. اقتصاددانان در ساحت رفتار در سطحی پیشرو نسبت به سایر شاخه‌ها به ترسیم شاخصه‌های انسان عقلانی می‌پردازند و در نظریاتی چون نظریه انتخاب، ترجیحات آشکار شده و به‌طور خاص در اقتصاد رفتاری تلاش می‌کنند با اثباتی استقرائی مؤیداتی رفتاری را بر وجود انسان نوعی عقلانی به‌مثابه انسانی با رفتارهای مشخص و معین بیابند. این نوعی بودن و عقلانی بودن، در اقتصاد نیمه دوم قرن بیستم شکل قابل پیش‌بینی بودن را به خود گرفت. «انسان عقلانی اقتصادی حامل متغیرهای اقتصاد رفتاری است و متغیرها زمانی مقادیر صحیح خود را می‌پذیرند که آنچه عامل عقلانی در شرایط خاص انجام می‌دهد ثبت کنند. یکی از شرایطی که باید 'باثبات' باشد تا پیش‌بینی نظریه‌های اقتصادی محقق شود، آن است که عاملان عقلانی رفتار کنند (Hollis & Nell, 1975, p 52)».

مبتنی بر این منظر، از آنجایی که انسان‌ها رفتاری عقلانی و مشخص دارند، کنش‌ها و واکنش‌های آنها در تعاملات اقتصادی قابل پیش‌بینی است. لذا نظریات اقتصادی حتی در مدرن‌ترین شکل خود، در جایی که وظیفه تحلیل رفتار انسان‌ها را دارند به‌طور مستقیم ذیل فردگرایی روش‌شناختی قرار می‌گیرند.

در مقابل این دسته از دانشمندان علوم اجتماعی که قائل به یکه دانستن رفتار افراد هستند، نحله‌هایی وجود دارند که قائل به تأثیر شرایط، محیط، اعتقادات و افکار در رفتار انسان‌ها و تفاوت رفتارهای صادره از آنها می‌شوند. سنت‌گرایی که در نیمه دوم قرن بیستم ظهور کرده‌اند را می‌توان در این دسته قرار داد. مبتنی بر نظر این افراد، جوامع مختلف دارای سنت‌های اعتقادی و رفتاری مختلفی هستند و تفاوت در این سنت‌ها مانع از پیچیدن نسخه واحد و جهان‌شمول حتی برای رفتارهای انسان‌ها می‌شود. مطابق با این رویکرد، گستره شمول نظریه فرد نوعی را نهایتاً می‌توان در درون یک سنت فکری و رفتاری جستجو کرد. در این نگاه سنت‌های مختلف می‌توانند با یکدیگر به تبادل نظر پردازند و تحت شرایطی یکدیگر را اقناع کنند و منجر به تغییر وضعیت رفتاری یکدیگر شوند.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مطابق با آنچه گذشت، متأثر از رویکرد روش‌شناختی تحویل‌گرایی، دانش اجتماعی و اقتصادی همواره تلاش کرده است نظریاتی را ارائه کند که به اجمال و به‌طور ساده بتوانند حقایق مختلف

1 Preference

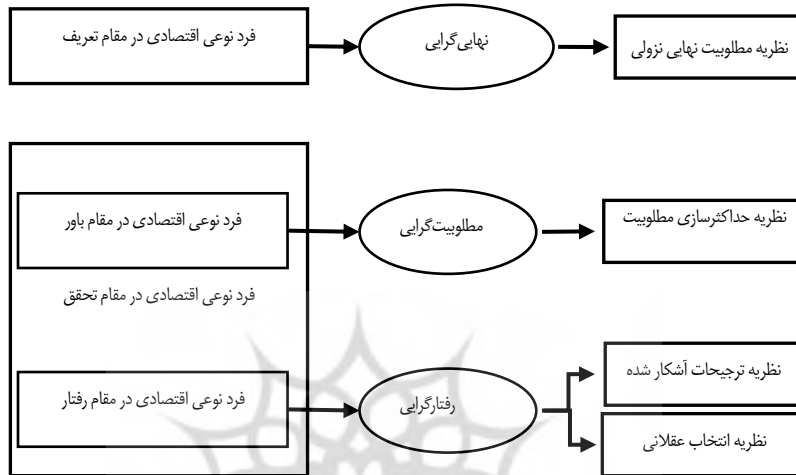
اجتماعی و اقتصادی را تبیین کنند. سنت تحویل‌انگاری با ورود به مسئله انسان‌شناسی خود را در تحویل عناصر انسانی در جامعه ظاهر کرد. تفکر اجتماعی و اقتصادی متعارف با انجام چند تحویل نظری جامعه را به مجموعه افراد انسانی تعریف می‌کند که جهت رفع برخی از حوائج خود در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. این تفکر در اولین تحویل، جامعه را از عناصر فرامادی می‌زداید و آن را منحصر در ماده می‌سازد؛ در تحویل دوم جامعه را صرفاً بشری می‌داند و آن را از عناصر غیربشری پالایش می‌کند و در تحویل سوم نیز این عناصر بشری را دارای خصوصیات مشترک و مساوی معرفی می‌کند و نهایتاً و در چهارمین تحویل از کنار هم قرار دادن آنها، ماهیتی را معرفی می‌کند که تعریفی مطابق با جامعه دارد.

مهم‌ترین بخش از نظریه‌پردازی حول فردگرایی روش‌شناختی در جایی صورت می‌گیرد که انسان نوعی یا انسان عقلانی معرفی می‌شود. در معرفی این انسان، گاه به مقام تعریف انسان مراجعه می‌شود. به این معنا که انسان در مقام تعریف دارای ویژگی‌هایی است که او را از سایر موجودات متفاوت می‌سازد. این ویژگی‌ها در میان همه انسان‌ها مشترک است و عدول از این ویژگی‌ها برای هیچ‌کدام از آنها میسر نیست. فلسفه و منطق ارسطویی و به تبع آن رویکردهای حاکم بر منطق ریاضی درصدد تعریف چنین انسانی هستند. انسانی که بدیهیات اولیه فلسفی بر نهاد او حاکم است و قواعد ریاضی را به‌عنوان مستحکم‌ترین عناصر فهم به کار می‌برد. این انسان در میان نهایی‌گرایان ارزشی ویژه یافت و اقتصاد ریاضی نئوکلاسیک را نتیجه داد. اقتصادی که قواعد ریاضی را حاکم بر تمامی ابعاد انسانی اعم از فهم و رفتار او می‌داند.

ورود رویکردهای تجربی به عرصه دانش اجتماعی علی‌الخصوص پس از دوران رنسانس، با تخیلی و وهمی دانستن ویژگی‌های انسان در نگرش‌های فلسفی و منطقی، خواستار معرفی انسان نوعی ملموس، محسوس و قابل اندازه‌گیری شد. تجربه‌گرایان در دو بعد به تبیین ویژگی‌های این انسان نوعی پرداختند: بعد اول، از وجود اعتقادات و باورهای یکسان در میان انسان‌ها حکایت می‌کند. ویژگی‌هایی چون نفع‌طلبی شخصی، مطلوبیت‌خواهی، بیشینه‌خواهی انسانی نوعی با باورها و خوی‌های یکسان را معرفی می‌کند و از آن به انسان عقلانی تعبیر می‌کند. لذا نظریه اقتصادی در بعد خرد از تحلیل رفتار چنین انسانی نتیجه می‌شود و در بعد کلان نیز نظریه‌سازی با استفاده از جمع‌زدن این افراد صورت می‌گیرد. در بعد دوم نیز به ویژگی‌های رفتاری انسان‌ها توجه می‌شود. این منظر که عمدتاً توسط رفتارگرایان مورد توجه قرار گرفته است، انسان نوعی عقلانی را انسانی دارای ویژگی‌های رفتاری معین و قابل پیش‌بینی می‌داند. نظریاتی چون ترجیحات آشکارشده، نظریه انتخاب و نظریه بازی‌ها از تحلیل رفتارهای این انسان حاصل می‌شوند. در

نمودار زیر جهت تقریب به ذهن، مثال‌هایی از نظریاتی که مربوط به هر کدام از ساحت‌های فوق است آورده شده است:

نمودار ۲: ساحت‌های فردگرایی روش‌شناختی در دانش اقتصاد



منابع

۱. فصیحی، امان‌الله (۱۳۹۰)، «معضلات دنیای مدرن از منظر ماکس وبر»، فصلنامه علمی پژوهشی معرفت فرهنگی اجتماعی، سال دوم، ش ۲، ص ۱۵۳-۱۷۲.
۲. محمدی اصل، (۱۳۷۵)، «امکان تحویل جامعه‌شناسی به روان‌شناسی»، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء (ع.ج)، ش ۱۹، ص ۱-۲۴.
۳. میل، جان استوارت (۱۳۸۷)، فایده‌گرایی، ترجمه مرتضی مردیها، نشر نی.
۴. مینی، پیرو (۱۳۷۵)، فلسفه و اقتصاد، ترجمه مرتضی نصرت و حسین راغفر، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. وبر، ماکس (۱۳۸۲)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، چاپ اول، نشر هرمس.
6. Hume David (1989), An Inquiry Concerning Human Understanding and Concerning the Principles of Morals, Selby and Nidditch (eds), Oxford University Press.
7. — (2009), A Treatise Of Human Nature Being; An Attempt to Introduce the Experimental Method of Reasoning into Moral Subjects, The Floating Press.
8. Mill John Stuart (1863), "on the definition of Political Economy; and of the Method of Investigation Proper to it", in The Methodology of Economics (1997), vol 1, Edited and introduced by Roger E.Blackhouse, Routledge/Thoemmes Press.
9. Hawking Stephen W.(2001), The Universe in a Nutshell, Bantam Spectra.
10. A. Casullo (1981), "Russell on the reduction of particulars", Volume: vol. 41, no. 4, pp. 199-205.
11. Hollis, Martin & Edward J. Nell (1975), Rational Economic Man, Cambridge University Press.
12. Smith Adam (1759), The Theory of Moral Sentiments, Universal Download Edition, www.Udownloadbook.com.
13. — (1776), An inquiry into the Nature and Causes of The Wealth of nations, General Editors, R.H.Campbell and A.S.Skinner, Textual Editor, W.B.Todd, Vol 1, Cambridge University Press, reprinted in 1976.

14. Fleischacker, Samuel (2015), "Adam Smith's Moral and Political Philosophy", The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Winter Edition), Edward N. Zalta (ed), URL = <<http://plato.stanford.edu/archives/win2015/entries/smith-moral-political/>>.
15. Walras Leon (1874), The Elements of Pure Political Economy, A. M. Kelley, reprinted in 1969.
16. Weber Max (1958), The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism. Translated by Talcott Parsons. New York: Scribners. Originally: (1920), 1972. pp. 1-206 in Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie (hereafter GARS). Vol. 1. Tübingen: Mohr.

